تأملی در اوضاع فرهنگی و ادبی افغانستان معاصر

فاروق انصاري[[1]](#footnote-1)\*

دورۀ طولانی تاریخ معاصر افغانستان از حیث فرهنگی و علمی و، به ویژه، ادبیات دورۀ متنوع و همراه با فراز و نشیببهای بسياری است. چنانکه در تاریخ سیاسی و نظامی این دوره مشاهده می شود، ثبات و امنیت پایدار، که شرط نخستين و لازم بروز استعدادهای نهانی و پرورش ذوق و قریحۀ ادبی است، متأسفانه از بین رفت و در اثر جنگهای خونین، ویرانگريها و غارتگريهای مداوم، رقابتهاي خاندانی، کشتارهای وحشیانه، و همچنین دسيسه‌هاي استعمارگران اروپايي كه در مجاورت افغانستان بوده‌اند و براي دستیابی به مناطق مهم و راهبردی در این کشور یورشهایی را نیز به راه انداختند و یا به صورت غیر‌مستقیم در امور افغانستان دخالت كردند ، یک دوره انحطاط علمی و فرهنگی در این دوره رخ نمود. اگر چند مقطع کوتاه را که اندیشمندان و فرزانگانی برای ايجاد دگرگونيهای مثبت تلاش ورزیدند و پيشرفتهايي كردند مستثنی کنیم، چیز قابل ارائه و درخور مباهاتی مشاهده نمی‌شود.

در دوران حاكميت ابدالي (1252- 1190ق) در نتيجة لشکرکشيها و درگیريهای ممتد برادران و شاهزادگان سدوزایی و سپس در دورۀ محمدزاییها (1357ش- 1252ق) به علت جنگها و رقابتهای فامیلی و البته پديد آمدن وضعیت نیمه‌استعماری، زوال اندیشه و علم و فرهنگ در افغانستان رخ نمود و کشور و ملت در چنبرۀ قهقرا و رکود گرفتار شد كه هنوز در این ورطه دست و پا می‌زند.

و اما چند مقطع از تاریخ معاصر افغانستان که در آن در اثر عواملي زمينة رشد و شکوفایی تا حدودی مهیا گشت، از این قرار است:

یکی دورۀ زمامداری شیرعلی‌خان محمدزایی ( 1396 - 1385ق / 78 - 1868م) است که طی آن پادشاه مذکور، که مي‌گویند تحت تأثير تعاليم سید جمال‌الدین اسدآبادي قرار داشت، اقداماتی صورت داد كه از آن جمله است:

الف ـ برای نخستین بار ماشینهای چاپ سنگی از هندوستان وارد شد و دو مرکز چاپ در کابل به نامهای «مصطفاوی» و «شمس اینهار» به وجود آمد و در همین دو چاپخانه بود که کتب و رسالاتی به چاپ رسید مانند: *وعظ‌نامه*به زبان فارسی دری شامل مجموعه گزارشهايي از وقایع جنگ روس و عثمانی به نقل از تایمز لندن، *اصول و قواعد نظاميگري برای استفادۀ نیروهای نظامی* به کوشش میرزا محمد صادق و ترجمه شده از انگلیسي به پشتو، کتاب شهاب ثاقب در رد وهابيها با شرحی از امیر شیرعلی‌خان و چاپ کتاب *ذخیر＼الملوک*، تمبرهای پستی و غیره.

ب ـ نخستین مدرسه نظامی برای آموزش فنون رزمی تأسیس شد.

ج ـ انتشار نخستین جریدۀ افغانستان به نام «شمس اینهار» به کوشش میرزا عبدالعلی از خوشنویشان ماهر شیرعلی‌خان و با چاپ مطالب و مقالاتی از قاضی عبدالقادر پپشاوری یوسفزایی که بیش از پنج سال تا هنگام تهاجم دوم انگلستان به افغانستان (1296ق/ 1879 م) ابتدا هر هفته، سپس هر پانزده روز و در اواخر ماهانه منتشر شد.[[2]](#footnote-2)

د ـ بازسازی بالا حصار کابل و بناي شهر شیرپور در شمال غربی شهر کابل.[[3]](#footnote-3)

تجاوز دوم انگلیسيها جریان اصلاحات عصر شیرعلی را متوقف ساخت و سپس نابسامانيهایی که در افغانستان در اثر تجاوز مذکور پدید آمد با روی کار آمدن امیر عبدالرحمن‌خان (1297 ) نیز بهبود نیافت و در روزگار وی وضع فرهنگ بسیار بد و بيسوادی همه‌گیر و گسترده شد؛ به نحوی که این امیر، برای ادارۀ امور دیوانی خود، میرزا طلبید و نتوانست از سراسر افغانستان بیشتر از سه نفر با‌سواد کامل بیابد: «در تمام مملکت هیچ چاپخانه‌‌اي دایر نبوده، در تدریس اینقدر بی‌اعتنايي داشتند که مجبور شدم در تمام مملکت اشتهار دادم سی نفر منشی لازم دارم که بتوانند زبان خود را بنویسند و بخواننند؛ فقط سه نفر با قاعدۀ مشروط پیدا شدند.»[[4]](#footnote-4)

بجز وارد کردن یک ماشین لیتوگرافی که منشی عبدالرزاق هندی با کار آن آشنا بود و آن هم به منظور طبع و نشر فرمانها و رسالات امیر و دولت مورد استفاده قرار می‌گرفت و دایر شدن چند مدرسه ابتدایی برای شاهزادگان و غلامبچه‌‌های دربار، از مرکز و یا مراکز فرهنگی دیگری اطلاعي نداریم.[[5]](#footnote-5)

مقطع دوم در تاریخ فرهنگ و ادب معاصر افغانستان، که در آن اندک تلألوئی مشاهده شد، دورۀ سوم ظهور جنبش مشروطه در روزگار امیر حبیب‌الله‌خان پسر امیر‌عبدالرحمن‌خان است (1337- 1318 ق/ 1919- 1901م). امير حبیب‌الله‌خان، که نمی‌خواست سیاست خشن پدرش را ادامه دهد دست به اصلاحاتی زد که مهم‌ترين آنها تأسیس مدارس جدید و اجازۀ نشر جریدۀ *سراج‌الاخبار* بود و همین دو اقدام زمینه ساز تحولي مهم در عرصۀ فرهنگ و اندیشه در آغاز سدۀ بیستم در افغانستان گردید.

می‌دانیم که در این زمان دو مدرسه عالی به نام مکتب حبیبیه و مکتب حربیه و سپس دارالتألیف تأسیس شد، چاپخانۀ سنگی و حروفی و زینگو‌گرافی به کابل وارد گردید و کتابهای درسی در رشته‌های ادبیات فارسی و پشتو، علوم دینی، ریاضیات، جغرافیا، تاریخ، شیمی (کیمیا)، فیزیک و... تهیه و چاپ شد و کم‌کم نسل جدید از روشنفکران پرورش یافتند که حرکت علمی و ادبی جدیدی را آغاز نمودند؛ اما اقدام مهم‌تر انتشار جریدۀ وزین *سراج‌الاخبار* بود که بدون تردید نمی‌توانست بدون پیوند با پیشرفتهای تکنیکی جهان غرب و تحولات آزاديخواهانه‌ای باشد؛ اخبار آن به داخل کشور می‌رسید كه در اثر آن، هم پادشاه و هم جامعۀ تحصیلکردۀ آن روز تکانی خورده و دلشان می‌خواست تا از این جریان عالمگیر غافل نمانند. [[6]](#footnote-6)

نخستین شمارۀ *سراج‌الاخبار* در ذيقعدۀ 1323ق منتشر شد؛ اما با موانعی از جانب انگلستان مواجه گردید و اجازۀ چاپ نیافت.[[7]](#footnote-7)

این ممنوعیت شش سال به درازا کشید و بار دیگر در 16 میزان (مهر) 1290ق با سعی و تلاش محمود طرزی افغان اجازۀ فعالیت یافت و این بار بیش از شش سال به کار خود ادامه داد. در همین زمان بود که بنیاد نگارش ساده و علمی در ادبیات افغانستان گذاشته شد و جوانان پرشوری مانند عبدالهادی داوی (پریشان) عبدالرحمن لودین (کبریت) و...، با نوشتن مقاله‌های روشنگرانه و سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی ، سهم مهمی در بیداری ملت افغانستان به ویژه در زمینۀ حصول استقلال داشتند و حقیقتاً این دوره را می‌توان «دورۀ روشنگری» نامید و موضوعهای اصلی سروده‌ها را وطنخواهی ، آزادی‌طلبی، تشویق به فراگیری دانش و علوم جدید، اتحاد اسلامی و پیوستگی و یکپارچگی اقوام مختلف افغانستان تشکیل می‌داد.[[8]](#footnote-8) به چند نمونه از سروده‌های این دوره که تفاوت بنیادی با اشعار و ادبیات پیش از خود داشت توجه کنید:

مثلاً محمود طرزی که شاهد عروج ملل اروپایی و کوشش دیگر ملل در زمینۀ کسب دانش جدید بود ، بر خواب رفتگی و غفلت و عقب‌ماندگی ملت خود حسرت خورده چنين مي‌سرايد:

|  |  |
| --- | --- |
| *وقت شعر و شاعري بگذشت و رفت* | *وقت سحر و ساحري بگذشت و رفت* |
| *وقت اقدام است و سعي و جد و جهد* | *غفلت و تن‌پروري بگذشت و رفت* |
| *عصر عصر موتور و ريل است و برق* | *گامهاي اشتري بگذشت و رفت* |
| *فهم عفريت سيه صنعت پري* | *قصة ديو و پري بگذشت و رفت* |
| *تلگراف آرد خبر از شرق و غربقا* | *قاصد و نامه بري بگذشت و رفت* |
| *سيم آهن در سخن آمد ز برق* | *تيلفون بشنو گري بگذشت و رفت* |
| *كوهها سوراخ و برها بحر شد* | *جانشين را گري بگذشت و رفت* |
| *شد هوا جولانگه نوع بشر* | *رشك بي‌بال و پري بگذشت و رفت* |
| *گفت محمود اين سخن را و برف* | *سعي كن تنبلگري بگذشت و رفت[[9]](#footnote-9)* |

نویسنده و شاعر برجستۀ دیگر این عصر که با سرودن اشعار سیاسی و دیگر مطالب اجتماعی توانست جایگاه مهمی در تاریخ روشنگری افغانستان پیدا کند عبدالهادی «داوی» است. وی نیز در مدرسه حبیبیه تحصیل کرد و با زبانهای اردو، ترکی، عربی، و انگلیسی آشنایی حاصل نمود[[10]](#footnote-10) و زمانی که از سوی محمود طرزی به همکاری با *سراج‌الاخبار* فرا خوانده شد، مطالب خود را با امضای «واضح» و یا «پریشان» می‌پراکند و به ویژه انتشار منظومۀ مسدس برانگیزندۀ «بلبل گرفتار» از سوی او جای خوبی در دل و ذهن مردم یافت تا جایی که نمایندۀ سیاسی بریتانیا در کابل نگران گردید و شخصاً به دیدار «پریشان» در مدرسۀ شاهی رفت.[[11]](#footnote-11)

*آن شعر این بود:*

*بلبل گرفتار*

*سحرگهی بشنیدم ز بلبلی به قفس*

*که مردم از غم و درد و الم نپرسد کس*

*که از چه می‌کشم این ناله‌ها نفس به نفس*

 *چرا گذشت مرا عمر در فغان و جرس*

*چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا*

*چرا حیات به گران شدست بار مرا*

*نه محرمی که به او یک زمان سخن گویم*

*نه مونسی که ز درد و غم وطن گویم*

*نه همدمی که به او حرفی از چمن گویم*

*ز لاله و گل و نسرین و یاسمن گویم*

*کنم به شکوه دل پر ملال را خالی*

*ز درد خویش کنم جمله بلبلان حالی*

*غرض ز قصۀ پر درد خود کمی شنواند*

*ز نکته‌های اسیرانه شمه‌ای بر خواند*

*که باد بوی چمن بر قفس نشین گذراند*

*سپید بال و برافشاند و این حدیث بخواند*

 *مگر رساند نسیمی صبا ز خاک وطن*

*که بر د هوش و قرارم به خاک پاک ‌وطن*

*دمی به حیرت و بیخود فکنده سر استاد*

*ز شکر یار شکایت دگر لبی نگشاد*

*که باز باد صبا را شکوفه دادش یاد*

*گشود چشم و کشید از خروش دل فریاد*

*که همچو من شوی از‌خان و مان جدا صیاد*

*چون اسیر ستم سازدت خدا صیاد*

*مرا که فخر چون زیب گلستان بودم*

*گل شكفتۀ بستان آشیان بودم*

*روان باغ و چمن روح بوستان بودم*

 *ظریف و شوخ‌تر از جمله بلبلان بودم*

*اسیر پنجۀ فولادی بلا کردی*

*به جای لطف جفا کردی و خطا کردی*

*فضای بی سر پا بود جای پروازم*

*بلند شاخ سرِ سرو مسکن نازم*

*همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم*

*برون جهید چو آواز فر می‌سازم*

*مرا نه درد اسیری، نه چون قفس دل چاک*

*نه اشک ریزی غمگین، نه نالۀ غمناک*

*سحر که بال و پر شوق می‌زدم به هوا*

*به شاخه‌های شکوفه گرفتمی مأوا*

*گهی به روی گلی گه به سنبلي شیدا*

*به خنده نغمه کنان می سرودم این آوا*

*کراست عشرت امروزه‌اي که من دارم*

*ندیم سنبل و گل، خانه در چمن دارم*

*همان گل است کنون و همان زمان بهار*

*ز من ز سبزه مخلع درخت پر برو بار*

*فکنده شو به گلشن نوای قمری و سار*

*به گوشه‌های گلستان چو من هزار هزار*

*پرند از سر یک شاخ به دگر خندان*

*فتاده من به قفس گریه می‌کنم به فغان*

*رسیده است دل زار من به جان یارب*

*ازین ستمکده ام زود وارهان یارب*

*درین جفاکدۀ پرغمم ممان یارب*

 *دوباره ام به گلستان و گل رسان یارب*

*اگر برای قفس آفریدی‌ام، باری،*

*چرا به بال و پرم داده ای سر و کاری*

*اسیر پنجه جور و جفا و ستم تا کی؟*

*ندیم آه و فسوس و غم و ندم تا کی؟*

*انیس اندوه بسیار و لطف کم تا کی؟*

*جلیس این ستم آباد پر الم تا کی؟*

*چو غمیر یاس درین خانه نیست کار امید*

*بهشت امید مزاری از این مزار امید*

*سپس خموش شد و ساعتی تأمل کرد*

 *مرا گمان که شد آرام یا تحمل کرد*

*دوباره نغمه کنان روی جانب گل کرد*

*به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد*

*بیا بمیر، ز ذلت نجات خواهی یافت*

*به گوشه‌گاه عدم خوش حیات خواهی یافت*

*اگر چه نیست گوارا به من چنان مردن*

*جوان بون و افسوس بر جوان مردن*

*ولی به آرزوی زندگی توان مردن*

*که هست موجب احیای جاودان مردن*

*چو سحر به قفس حال مرگ می بینم*

*چرا نمیرم و فارغ ز درد ننشینم*

*بگفت این و به حسرت به سوی گلشن دید*

*گشود بال و پر و بر ر قفس بدوید*

*به آن طلسم زمانی هجوم کرد شدید*

*ولی چه فایده کان بود سد سخت حدید*

*ز کله و پر و بال نحیف و منقارش*

*بریخت خون مصفای رنگ گلنارش*

*فتاد بیخود و خونش به جوش می آمد*

*دل تپیده به خون در خروش می آمد*

*گهی گهی که به حال و به هوش می آمد*

*همین انین حزین زو به گوش می آمد*

*شکست بال و پرم در هوای آزادی*

*هزار شکر که گشتم فدای آزادی[[12]](#footnote-12)*

داوی، بدین‌گونه، مرگ در راه آزادی را بر زندگی در اسارت ترجیح داد و جانسپاری در راه پیروزی را نوعی پیروزی شمرد.

پریشان همچنین در شعر دیگری به نام «بد نبود» از مردم نیز انتقاد کرد که «لنگ و شل در آشیان بنشسته»اند و « دماغ و فکر را بیهوده بي‌جا خسته» می‌کنند و به امید کارهای دیگران دل بسته‌اند. وی می‌‌گوید شایسته است همه هوشیار و بیدار شوند و همت کنند و به جانب كردار گرایش یابند:

*در وطن گر معرفت بسیار می‌شد بد نبود*

*چارۀ این ملت بیمـار مـی‌شد بـد نبــود*

*این شب غفلت که تا ر و مار می‌شد بد نبود*

*چشم پر خوابت اگر بیدار مـی‌شد بد نبود*

*کلۀ مستت اگـر هوشیار می شـد بـد نـبود*

*روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشته‌ای*

*یا دماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته‌ای*

*دور از احباب رفته با عدو پیوسته‌ای*

*بر امید کر جای دیگران دل بسته‌ای*

*گر ترا همت همه کار می‌شد بد نبود*

*مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور*

*کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناجور*

*رهزنان نزدیک، ره تاریک، رهرو بیشعور*

*راه دور و پای عور و خارها اندر عبور*

*گر که پاک این راهها از خار می‌شد بد نبود*

*وقت تنگ و فکر لنگ و عرصة جولان فراخ*

*نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ*

*جز خدا امیدگاهی نیست یارب آخ آخ*

*مانده تا منزل بسی فرسنگهای سنگلاخ*

*ای خدا گه راه ما هموار می‌شد بد نبود*

*غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و بار*

 *تا بکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار*

*باری بر ما هم ببار ای ابر رحمت بار بار*

*بار ما اندر گل افتاده ست ودلها زیر بار*

*بارالها بار ما گر بار می شد بد نبود.[[13]](#footnote-13)*

یکی دیگر از دانش‌آموختگان مکتب حبیبیه که در تحول فرهنگی و ادبی روزگار روشنگری تأثيرگذار بود عبدالرحمن لودین «کبریت» است که به دو زبان پشتو و فارسی آتشین می نوشت و جوانی بود تندمزاج، به گفتۀ عبدالحی حبیبی «تیزرو» که به ویژه از محمود طرزی بسی‌چیزها آموخت.[[14]](#footnote-14)

وی نیز، در یک شعر مخمس، نخست ملت را خطاب قرار داده از آنان خواست که برای خدا عجله کنند تا از شر مکر و حیلۀ دشمن، آگاه و مانند برق جلوه‌کنان و به سان رعد نعره‌زنان شوند. وی چنین سرود:

ای ملت! از برای خدا زودتر شوید

از شر مکر و حیلۀ دشمن خبر شوید

تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید

وانگه چو رعد نعره‌زنان دربه‌در شوید

مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

از یک طرف نهنگ و ز دیگر طرف پلنگ

هر دو به خون ما دهن خویش کرده رنگ

اکنون که گشته‌اند به خود مبتلا ز جنگ

جهدی کنید، بهرچه هست این همه درنگ

در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوید

این وقت فرصت است نه هنگام چشن و سور

هر کس که فوت می‌کندش می‌شود کفور

پس در همین خلال و چنین حال و این فتور

تیزی و سعی و همت‌تان این قدر ضرور

تا از برای چشم عدو نیشتر شوید

امروز در تمامی عالم چه شور و شر

بر پا و ما نشسته از آن جمله بیخبر

نی فکر سود نی سر سودای‌مان به سر

افسوس بر فلاکت حال چنین بشر

باید ز شرم آب ز پا تا به سر شوید

خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز

زان پس عدوی دیگرتان است روس نیز

در این زمانه عهد نیرزد به یک پشیز

دارید ملت و وطن خویشتن عزیز

با اتحاد جمله چو شهد و شکر شوید

حاضر کنید اسلحه، کوبید طبل و کوس

آرید رو به جنگ چو عثمانی و پروس

تا حلق انگلیس فشارید و نای روس

در جا غور تفنگ گذارید کارتوس

چون شیر راست سوی مخالف به در شوید

ای غافل از زمانه و شاغل به مهو گلف

با دشمن خبیث کسي کرده است حلف؟

خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف

باید گریست بر سر این احمقی و جلف

تا چند بهر دیدن حق کور و کر شوید

کردند طائنان جفاکیش بی فروغ

آقایی زمانه همه بهر خود فروغ

گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید

به نقد و جنس مالی ما خائنان امین

 در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین

نی فکر و هوش و قلب، نه وجدان، نه عقل و دین

تا بهر انتباه صدایی کشد چنین

کی غافلان ز خواب تنعم به در شوید

هر یک نشسته است به زین آنچنان تلک

کش نیست غم ز مدت و پرواش از ملک

با صد غرور و کبر همی تازد اسپادک

کس نیست تا به سینۀ ایشان کند شلک

خوب ای خران چرید که تا چاق‌تر شوید[[15]](#footnote-15)

چنانکه ملاحظه می‌شود، این شعر کاملاً سیاسی و اجتماعی است و در آن، شاعر، به صراحت ، خصم بزرگ زمان خود را روس و انگلیس دانسته از مردم می‌خواهد که با اتحاد و اتفاق در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوند و مانند عثمانی و پروس (آلمان) سلاح به دست گرفته آمادۀ کارزار گردند تا حلق انگلیس و نای روس را بفشارند. وی در سیاست داخلی نیز بر شیوه و روش امیرحبيب‌الله سخت انتقاد می‌کند و مشغولیت او به بازی گلف را حماقت می‌شمارد و حسرت می‌خورد که کسی یافت نمی شود تا به سینۀ این ستم پیشه شلیک کند تا از مردم نخواهد که در اطاعت او گاو و خر شوند.

اما این مقطع نیز که به چند نمونه از ادبیات آن اشاره شد طولی نکشید زیرا بار دیگر آشوب و اغتشاش کشور را فرا گرفت و دستهای پنهان و آشکار بیرونی و عوامل درونی ثبات و امنیت افغانستان را بر هم زدند و متأسفانه باز ظلمت و خفقان بر همه جا چيره شد.

مقطع سوم در تاریخ معاصر افغانستان، که طی آن فضای مساعدی برای بروز استعدادها و فعالیتهای علمی و فرهنگی فراهم گردید و دورۀ موسوم به دهۀ دموکراسی یا قانون اساسی است، هر چند زمینۀ اولیۀ شماری از کارهای پژوهشی از روزگار پیشین و مربوط به زمان تأسیس انجمن ادبی کابل به سال 1310 خورشیدی به وجود آمد؛ ولی، در واقع، در دهۀ مذکور بود که در نتيجه پديد آمدن فضا و زمينة مناسب برای ارائۀ نظریه‌ها و ابراز عقیده‌های گوناگون که یکی از نخستین لوازم پیشرفت است، ادیبان، محققان و پژوهشگرانی دست به کار شدند و آثاری را به جهان دانش و اندیشه و هنر و در موضوعهای مختلف دینی، تاریخی، ادبی و هنری.... عرضه داشتند. شخصیتهایی مانند احمدعلی کهزاد، میرغلام محمد غبار، عبدالحی حبیبی، محی‌الدین انیس، غلام جیلانی جلالی، خلیل‌الله خلیلی، عبدالرئوف بینوا، سید قاسم رشتیا، میرمحمدصدیق فرهنگ، عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، عبدالغفور روان فرهادی، احمد جاوید، میرحسین‌شاه جوادی، رضا مایل هروی، نجیب مایل هروی، خال‌محمد خسته، محمد‌اعظم سیستانی، محمد عثمان]؟[ ‌صدیقی، سرور همایون، صباح‌الدین کشککی.

1. \* پژوهشگر تاريخ از كشور افغانستان [↑](#footnote-ref-1)
2. 1. «ادبیات معاصر افغانستان»، سالنامه کابل، صص37-336 و 77- 376. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1. سید قاسم رشتیا. افغانستان در قرن نوزده. پشاور، مرکز نشراتی میوند، 1377. ج 4، ص 255. [↑](#footnote-ref-3)
4. ***2. ايرج افشارسيستاني.*** سفرنامه و خاطرات اميرعبدالرحمن‌خان. ***تهران، نسل دانش، 1369. ج 2 ، ص 356.*** [↑](#footnote-ref-4)
5. 3. فاروق انصاری. تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان (بررسی موردی قندهار). تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، 1381. ص 56 . [↑](#footnote-ref-5)
6. 1. انصاري، صص 76- 77. [↑](#footnote-ref-6)
7. 2. عبدالحی حبیبی. تاریخ مختصر افغانستان. کابل، انجمن تاریخ افغانستان، 1349. ج 2 ، ص 28، میرمحمد صدیق‌فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. تهران، عرفان، 1374. ج 2، ص 463 . [↑](#footnote-ref-7)
8. 3. نک: انصاری، صص 146- 170. [↑](#footnote-ref-8)
9. 1. محمدولي زلمي. دكندهار مشاهير. كابل، اطلاعات و كلتور، 1349. صص 278-279. [↑](#footnote-ref-9)
10. 2. عبدالرئوف بینوا. او سنی لیکوال. کابل، ریاست مطبوعات، 1340. ج 1 ، صص 368-369. [↑](#footnote-ref-10)
11. 3. حبیبی، ص 182 . [↑](#footnote-ref-11)
12. 1. محمدکاظم آهنگ. سیر ژورنالیزم در افغانستان. پشاور، مرکز نشراتی میوند، 1379. ج 2 ، صص 369-370؛ «نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان»، سالنامۀ افغانستان، 1358، ص970-972. [↑](#footnote-ref-12)
13. 1. «نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری»، صص 964-965 و انصاري، ص 153 . [↑](#footnote-ref-13)
14. 2. میرغلام‌محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. قم، پیام مهاجر ، 1359. ج 1، صص 721-723 . [↑](#footnote-ref-14)
15. 1. انجمن ادبی در روزگار فرمانروایی محمد نادر‌شاه تأسیس یافت و انجمنهای پشتو، آریانا و دایرة‌المعارف و شعبه‌های مختلف علوم اجتماعی از آن نشأت گرفتند. هدف انجمن تنظيم اصول نگارش، تثبیت سبک معین در نشر و نظم ، پرورش روحیۀ ادبی و تکامل آن و تحقیق در تاریخ افغانستان ذکر شده است. نک: سالنامۀ کابل، س37ـ1336، صص 294-295 . [↑](#footnote-ref-15)